

شهید نصرالله فخرزاد



ازتبار علی
سازمان جامع سرواران و دختران شهید استان بوشهر

نام پدر	محمد حسین
تاریخ تولد	۱۳۴۰/۰۱/۲۰
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۰۴/۲۲
محل شهادت	خرمشهر
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	سرباز دریایی ارتش
شغل	—
تحصیلات	دیپلم
مدفن	بrazجان

زندگینامه

زندگینامه شهید

نامش نصرالله بود. در تاریخ ۲۰/۱/۴۰ چشم به جهان گشود تا یاریگر حق شود. محیط خانه آکنده از مهر و محبت نسبت به او بود. خانه ای که در آن اعتقادات و مسائل مذهبی از جایگاه خاصی برخوردار بود.

سعی و تلاش نصرالله در درس باعث شد تا دوران ابتدایی و راهنمایی را با موفقیت به پایان برساند. همزمان با دوران دبیرستان وی بود که شور و هیجان مردم در سرنگون کردن رژیم منحوس پهلوی در شهر برازجان هم چون سایر نقاط کشور اوج گرفت. نصرالله چون مردان راستین تاریخ در مبارزه با ظلم و بيداد از پای نشست و از خود رشادتهایی در شهر برازجان و بوشهر نشان داد. تا این که از طریق ساواک ایشان را دستگیر کردند و در دژ برازجان زندانی نمودند. آن قدر وی را مورد شکنجه و آزار و اذیت قرار دادند که از ناحیه گوش صدمه دید. ولی او میدان را خالی نکرد و به مبارزه خویش ادامه داد تا این که انقلاب پیروز شد. نصرالله بعد از پیروزی انقلاب نیز لحظه ای از حضور در صحنه فرو گذار نکرد و همواره در بسیج و پایگاه های آن در شهر فعالیت می نمود تا این که جنگ تحمیلی عراق علیه ایران آغاز گردید و ایشان اولین بار به عنوان امدادگر عازم جبهه های حق علیه باطل گردید. در عملیات آزادسازی خرمشهر شرکت نمود و در بمباران هوایی زخمی شد و به پشت جبهه برگردانده شد و تحت مداوا قرار گرفته ولی نصرالله... کسی نبود که با این مسائل از میدان به در شود و میدان جنگ را خالی گذارد. ایشان بعد از مداوا نتوانست در بستر بماند و در جبهه نبرد حق علیه باطل حاضر شد و به یاری دین اسلام شتافت. این بار به بهانه خدمت، از طریق نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران به سربازی اعزام شد و در خرمشهر مشغول خدمت شد. سرانجام در تاریخ ۲۳/۴/۶۰ بر اثر اصابت ترکش به فیض عظمای شهادت نائل آمد.

یک شبی از کنار ما کوچید

من نمی دانم او کجا کوچید

آب شد سوی ابرها کوچید

آن که با من کنار آتش بود

خاطرات

«لیک به جهاد»

شور و اشتیاقی وجودش را فرا گرفته بود زیرا دوران راهنمایی را به پایان برده بود. تصمیم گرفت در آموزشگاه بهیاری ادامه تحصیل دهد. پس به سوی بوشهر رفت و در آن جا با اشتیاق فراوان به خواندن درس مشغول شد. سال آخر تحصیلش بود که امام خمینی(ره) دستور مبارزه با رژیم شاهنشاهی را اعلام کردند. و او نیز به پیام رهبرش لبیک گفت و در تظاهراتی که در بوشهر و برازجان صورت می گرفت حضور پیدا کرد. با اتمام دوران تحصیلش فعالیت خویش را در مبارزه با طاغوت بیشتر نمود تا این که از طرف ساواک شناسایی شد و وی را دستگیر و به دژ برازجان منتقل کردند. در آن جا او را مورد شکنجه و آزار قرار دادند به طوری که بر اثر شکنجه های ساواک گوشش دچار خونریزی شده و از ناحیه گوش صدمه دید.

و سرانجام با حضور مردم انقلاب اسلامی به پیروزی رسید در حالی که این شیر مرد جوان نقش به سزایی را در این پیروزی در شهرش ایفا نمود. ۱۹ سالش بود که به عنوان امدادگر راهی جبهه شد. حالت خاصی داشت و از خوشحالی در پوست خود نمی گنجید زیرا برای اولین بار بود که به جبهه می رفت. در لشکر رزمی ۹۲ هواز تازه کار خود را به عنوان امدادگر شروع کرده بود که با حمله هوایی دشمن ۳۰٪ از بدنش سوخت در همین حال خمپاره های هم به پای او اصابت کرد و او را مجروح ساخت. لذا بعد از آزادسازی خرمشهر جهت معالجه به تهران رفت و در آن جا بستری شد.

«عملیات رمضان»

دو روز به حمله رمضان مانده است. رو به پزشک می کند و می گوید: خواهش می کنم مرا مرخص کنید. می خواهم به دیدن خانواده ام بروم. با گفتن این جمله پزشک برگ ترخیص را به دستش می دهد. با شتاب از بیمارستان خارج می شود. ده دقیقه به حرکت اتوبوس مانده است که از راه می رسد. با اتوبوس خود را به قرارگاه عملیات می رساند تا بار دیگر عشقی را به اسلام نشان دهد.

«طعم شهادت»

حمله رمضان شروع شده است و او سوار بر آمبولانس است. قصد دارد خود را به جلو برساند که با زخمی شدن دو نفر از رزمندگان آمبولانس را به آنها می دهد و خود با ماشین فرماندهی به خط حمله می رود. ناگهان در بین راه بمبی به ماشین آنها اصابت می کند و نصرالله - این سرباز و امدادگر با ارزش و فداکار و یاور مجروحین در جبهه های جنگ حق علیه باطل - با فریاد یا مهدی(عج) ادرکنی به ندای حق لبیک می گوید و سعادت ابدی رانصیب خود می سازد. وی در ساعت ۸ صبح به آرزوی دیرینش رسید.

«به تماشای ایمان بیا»

برادرم اخلاق بسیار خوبی داشت. نماز و درس برایش اهمیت زیادی داشت. احترام به والدین او را در بین خانواده از محبوبیت خاصی برخوردار کرده بود. در دعاها و نماز جماعت و نماز جمعه حضور فعالانه داشت. اخبار را گوش می کرد و در پایگاه طریق القدس به انجام فعالیت های فرهنگی می پرداخت. نامه هایی که از جبهه برای خانواده می فرستاد از خاطراتش می نوشت. از قرآن و نماز می نوشت و این که به یاد محرومین و مستضعفین باشیم. برادرم عاشق جهاد بود و در آخرین وداع لبخند زیبایی بر لب داشت. خبر شهادت ایشان را یکی از دوستانش به نام آقای مظفری (اهل خورموج) به خانواده رساند. هفت روز بعد از شهادتش پیکر پاکش را به برازجان

آوردند. در مراسم تشییع تعداد زیادی از همزمانش و مردم شرکت داشتند. این سرباز جوان حدود ۲۰ ماه در جبهه نبرد حق علیه باطل یاور مجروحین جنگی بود تا این که ساعت ۸ صبح روز بیست و سوم تیر ماه سال ۱۳۶۰ به شهادت رسید



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران